کتاب 100 کلمه (در معرفت نفس)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین ، این صد کلمه که صد دانه در یك دانه است برای خاطر عاطر آن عزیزی که شائق اعتلای به ذره معرفت نفس است ، از قلم این کمترین :
حسن حسن زاده آملی ، به رشته نوشته در آمده است که اگر مورد پسند افتد او را بسند است .

1 که خود را نشناخت چگونه دیگری را می شناسد؟!

2 آن که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام کتاب و رساله طرفی می بندد؟!

3 آن که گوهر ذات خود را تباه کرده است ، چه بهره ای از زندگی برده است ؟!

4 که خود را فراموش کرده است ، از یاد چه چیز خرسند است ؟!

5 آن که می پندارد کاری برتر از خود شناسی و خداشناسی است ، چیست ؟!

6 آن که در صقع ذات خود باتمثلات ملکی همدم و همسخن نباشد، باید با چه اشباح و خیالات همدهن باشد؟!

7 آن که خود را برای همیشه درست نساخت ، پس به چه کاری پرداخت ؟!

8 آن که از سیر انفسی به سیر آفاقی نرسیده است ، چه چشیده ، و چه دیده است ؟!

9 آن که می انگارد در عوالم امکان ، موجودی بزرگتر از انسان است ، کدام است ؟!

10 آن که تن آراست و روان آلاست ، به چه ارج و بهاست ؟!

11 آن که معاش مادی را وسیله مقامات معنوی نگیرد، سخت در خطاست .

12 آن که به هر آرمان است ، ارزش او همان است .

13 آن که از مرگ می ترسد، از خودش می ترسد.

14 آن که خدای را انکار دارد، منکر وجود خود است .

15 آن که حق معرفت به نفس روزیش شده است ، فیلسوف است ، چه اینکه فلسفه ، معرفت انسان به نفس خود است و معرفت نفس ام حکمت است .

16 آن که در خود فرو نرفته است و در بحار ملکوت سیر نکرده است و از دیار جبروت سر در نیاورده است ، دیگر سباحت را چه وزنی نهاده است ؟!

17 آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی نیافته است ، در تحصیل معارف و ارتقایش چه می اندیشد؟!

18 آن که خود را متسخر در تحت تدبیر متفرد به جبروت نمی یابد، در وحدت صنع صورت شگفتش چه می گوید؟!

19 آن که در وادی مقدس من کیستم ؟ قدم ننهاده است ، خرواری به خردلی .

20 آن که از اعتلای فهم خطاب محمدی سرباز زده است ، خود را به مفت باخته است .

21 آن که طبیعتش را بر عقلش حاکم گردانیده است ، در محکمه هر بخردی محکوم است .

22 که در اطوار خلقتش نمی اندیشد، سودای او سراسر زیان است .

23 آن که خود را زارع و مزرعه خویش نداند، از سعادت جاودانی بازبماند.

24 آن غذا را مسانخ مغتذی نیابد، هرزه خوار می گردد، و هرزه خوار هرزه گو و هرزه کار می شود.

25 آن که کشتزارش را وجین نکند، از گیاه هرزه آزار بیند.

26 آن که من عرف نفسه فقد عرف ربه را درست فهم کند، جمیع مسائل اصیل فلسفی و مطالب قویم حکمت متعالی و حقائق متین عرفانی را از آن استنباط تواند کرد، لذا معرفت نفس را مفتاح خزائن ملکوت فرموده اند.
پس برهان شرف این گوهر یگانه ، اعنی جوهر نفس ، همین ماثور شریف من عرف بس است .

27 آن که در کریمه ولا تجزون الا ما کنتم تعملون (359) و هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون (360) و کلما رزقوا منها من ثمره رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها (361) و نظائر آنها به خوبی اندیشه کند جزا را موافق اعمال و عقائد می یابد.

28 آن که در آیات : انا عمل صالح (362)، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء (363)، ما لهذا الکتاب لایغادر صغیره ولا کبیره الاحصیها و وجدوا ما عملو حاضرا (364) و اشباه آنها نظری صحیح اندازد، دریابد که انساب شب و روز در مطلق اعمال و احوال خود سازنده خود است ، و هر گونه که خود را ساخت همان گونه از این سرا به سرای دیگر رخت بر می بندد.

29 آن که در کسب علم و حرفه و صنعت خود تامل کند، در می یابد که فعل او را ظاهری و باطنی است . ظاهر او که قشر است با زمان متصرم است و نا پایدار، و باطن او که لب است ملکه او گردد و متحقق و برقرار؛ و بدین ملك ، ملك و سلطان و اقتدار بر تصرف در ماده و اعمال اعمال خود کند.
پس آنگاه آگاه شود که علم و عمل جوهر و انسان سازند.

30 آن که در علم و عمل دقیق شود، علم را امام عمل و قائم بر آن می یابد، چنانکه گوئی : علم نر باشد و عمل ماده ، و مانند آنکه آن آسمان است و این زمین ، الرجال قوامون علی النساء (365)، و از این دقت آگاه گردد که علم مشخص روح انسان ، و عمل مشخص بدن اوست که نه روح بی بدن است و نه بدن بی روح ، این قائم به آن است و آن قائم بر این .

31 آن که به سر سوره قدر کشف تام محمدی برسد، انسان را صاحب مقام فوق تجرد شناسد، چه این که قرآن مجید بیکران در لیله مبارکه بنیه محمدیه ، از غایب فسحت قلب و نهایت شرح صدرش به انزال دفعی فرود آمده است .

32 آن که در معرفت انسان و قرآن توغل کند، قرآن را صورت کتیبه انسان کامل شناسد، و نظام هستی را صورت عینیه او یابد.

33 آن که در صورت علمیه ، بدرستی تعقل کند هم صورت علمیه را و هم واهب و متهب آن را عاری از ماده و احکام آن می یابد. یعنی اذعان می کند که صورت علمیه و وعاء تقرر آن مطلقا چه مفیض و چه مستفیض ، فوق طبیعت و ورای آنند.

34 که در اعتلای نفس از قوت به فعل بیندیشد که هر چه داناتر می شود برای اخذ معارف قوی تر و آماده تر می گردد، پی می برد که نفس را رتبت فوق تجرد است . یعنی علاوه بر مجرد بودنش حد یقف ندارد، و به سر اثر گرامی : یا من لاتزیده کثره العطاء الا جودا و کرما (366) آگاه می گردد.

35 آن که خطاب محمدی را درست فهم کند که انسانها برای اغتذای از این سفره الهی دعوت شده اند قدر و مرتبت خود را شناسند و در راه استکمالش پویا و جویا گردد.

36 آن که در حقیقت علم ، درست تامل کند که بصر نفس می شود و او را از ظلمت به ضیاء می کشاند، آگاه گردد که نور علم نفس نفس و عین ذات او می گردد، و به سر اتحاد علم و عالم و معلوم به حسب وجود، می رسد.

37 ان که در اثار صفات و اخلاق انسانها و در احوال و افعال حیوانها دقیق شود، حیوانها را تمثلات ملکات انسانها می یابد.

38 آن که در کتب مصنفان و مولفان فکر کند، آنها را دلیل بر تجرد و عای علم ، اعم از واهب و متهب که نفس است ، می یابد.

39 آن که خود را ابدی شناخت ، فکر ابد می کند.

40 آن که در طلب دقت کند، بین طالب و مطلوب مناسبتی می یابد، و پی می برد که نفس بدون تو حد و تجمع به کمال انسانی نرسد، و تعلق با تعقل جمع نشود. حضرت وصی امام علی علیه السلام فرموده است :
العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها (367)

41 آن که در معرفت نفس غور کند، خود را یك شخص متمد دارای مراتب بیند که هر مرتبه را حکمی خاص است ، و در عین حال مرتبه بالا حقیقت مرتبه پایین و پایین رقیقت بالا است . چنانکه بدن مرتبه نازله نفس است ، و مع ذلك همه افعال مراتب از یك هویت است .

42 که چند روزی کشیك نفس خود بکشد و صادرات و واردات آن را مواظب باشد، بدرد خود می رسد و چاره درمانش می کند.

43 آن که انسان کامل است ، به تعبیر عارف ، مبین حقایق اسماء است .
فیلسوف گوید: فیلسوف کامل امام است ، که فلسفه ، علم به حقائق اشیاء است و اشیاء اسماء عینی اند.
قرآن کریم فرماید: علم آدم الا سماء کلها، (368) و کل شی ء احصیناه فی امام مبین (369). پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدایی نیست .

44 آن که خود را زرع و زارع و مزرعه و بذر خود شناخت ، بیش از هر چیز به کشت و کشتزارش پرداخت .

45 آن که نفس را بسیط شناخت ، او را ابدی یافت ، زیرا که تباهی مرکب را است ، و جوهر بسیط عقل و عاقل و معقول است .

46 آن که در ادله تجرد نفس اعم از تجرد برزخی ، و تجرد تام عقلی ، و تجرد اتم فوق تجرد عقلی آن تدبر کند، همه را منتج یك نتیجه باید که نفس جوهر بسیط ابدی است .

47 آن که در تصرف انسانهای کامل در ماده کائنات دقیق شود، معجزات و خوارق عادات را از قوت و قدرت نفوسی قدسی آنان ، باذن الله ، یابد.

48 آن که در معنی حقیقی سعادت انسان درست نظر کندت پی برد که سعادت نفس انسانی این است که از کمال وجودی خود در عداد جواهر مفارق از ماده قرار گیرد تا در صدور افعالش مانند قوام ذاتش از ماده طبیعی بی نیاز گردد، چنانکه وصی علیه السلام فرمود:
والله قلعت باب خیبر و قذفت به اربعین ذارعا لم تحس به اعضائی بقوه جسدیه ولا حرکه غذائیه ولکن ایدت

بقوه ملکوتیه و نفس بنور ربها مستضیئه (370).
یعنی : سوگند به خداوند من به قوت جسدی و حرکت غذائی دراز خیبر برنکنده ام و آن را به چهل ارش بدور نیفکنده ام ، چنانکه اعضایم بدان احساس نکرده است ، ولکن به قوت ملکوتی و نفسی که به نور رب خود مستضی ء است بر آن دست یافتم .
و به عبارت دیگر: سوگند به خداوند، من به تایید قوت ملکوتی و نفسی که به نور رب خود مستضی ء است ، در از خیبر بر کنده ام و آن را به چهل ارش به درو افکنده ام ، چنانکه اعضایم بدان احساس نکرده است ، نه به قوت جسدی و حرکت غذائی .

49 آن که چند روزی خود را از هرزه کاری ، و از گزاف و یاوه سرائی ، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت ، ضیاء و صفا، می یابد، و آثار او را نور و بهائی است . پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز، اعنی منطق وحی ، ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (371) بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.

50 آن که در باطن و ظاهر خود تامل کند، بدین حقیقت می رسد که هیچگاه باطن از ظاهر غافل نمی شود، حتی نائم در نوم خود و سکران در سکر خود، لذا به اصابت کمترین اذی مو الم بدانها آگاه می گردند.
پس نفس را مظهر لاتاخذه سنه و لا نوم می یابد، و از اینجا زیادت بصیرت حاصل کند که باطن عالم عین حیات و علم و آگاهی است ، هیچگاه از ظاهر غافل نمی شود، اما ظاهر بر اثر اشتغال به غیرش از باطن غافل می گردد.

51 آن که در رشد خود دقت کند، می بیند که او را دو گرنه غذا باید : غذائی که مایه پرورش تن اوست و غذائی که مایه پرورش روان اوست . و هر یك را دهانی خاص است :
دهان آن ، دهان است ، و دهان این گوش . نه از غذای تن روان پرورش می یابد و فربه می شود، و نه از غذای روان تن .
آب مظهر و ظلل حیات و علم است ، و تن مرتبه نازله نفس و ظل آن است . تن تشنه آب خواهد که ظل حیات است ، و روان تشنه علم خواهد که اصل آن است .
امام ملك و ملکوت ، صادق آل محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر طعام کریم فلینظر الانسان الی طعامه (372) فرمود: علمه الذی یاخذه عن یاخذه (373). بنگر که غذای جسم و جان تو چگونه است ؟ و بدان که که غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن ، مظهر بقاء و از سد نه اسم قیوم و با مغتذی مسانخ است ، و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است .

52 آن که در معرفت نفس دقیق شود، می بیند که او را دو قوه نظری و عملی است : قوه نظری را قوه علامه و نیروی بینش گویند، و عملی را قوه عماله و نیروی کنش گویند. این دو قوه به منزلت دو بال نفس اند که بدانها به اوج حقائق طیران می کند تا به جنه اللقاء و جنت ذات و داخلی جنتی می رسد.
رئیس کمالات معتبر در قوه نظری معرفه الله است ، و در قوه عملی طاعه الله . و به حسب مراتب فعلیت این دو قوه ، انسان را درجات است .
یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتو العلم درجات ؛ (374) ولکل درجات مما عملوا (375) الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (376). کلم طیب ارواح طاهره مومنان است و عمل صالح کردار نیکو و معارف عقلیه است که رافع روح طیب است .

53 آن که گوهر نفس ناطقه اش به نصاب استکمال و ترقی خود رسید، همانطور که اجداث را قبور اجساد را نیز اجداث نفوس می یابد: و ما انت بمسمع من فی القبور (377). چنان که موت ارادی را کمال جوهر حی ناطق ، و موت طبیعی را متمم این کمال می یابد من مات فقد قامت قیامته (378)

54 آن که در معرفت نفس به مرحله یقظه قدم نهاد، بسیاری از دانشها را بیش از خواب و خیال ارزش نمی نهد، آن علمی که نور نفس است دیگر است که العلم نور یقدفه الله فی قلب من یشاء (379) و آن فضلی که

عنوان تعیش است دیگر.

55 آن که قدر خود را شناخت ، بدن و قوایش را شبکه اقتناص علوم ، و حباله اصطیاد معارف خود ساخت ، چه فعلیت نفس به معارف الهیه و ملکات علمیه و عملیه صالحه است .

56 آن که معرفت نفس را مرقات رب گرفته است نسبت قوی را به نفس مانند نسبت ملائکه به رب می یابد.

57 آن که در صورت انسانی نسبت به نظام هستی عمیق شود، می بیند که اگر صورت انسانی نبود، نه افاضات عقلی بود، و نه استفادات نفسی ، و نه سیاسات شرعی .

58 آن که در کار نفس و بدون درست اندیشه کند، آن دو را در ایجاد و اعداد متعاکس یابد، که از آن سوی ایجاب است و از این سوی اعداد.

59 آن که به سرشت نفس آگاهی یافت ، سرش را به قدس جبروت بدارد، زیرا که می داند نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن در می آید. ابن سینا شیوا و رسا گفته است : المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستمدیما لشروق نور الحق فی سره یخص باسم المعارف (380).

60 آن که نفس آگاه دارد روی دل را با الله دارد، و فرموده کشاف حقائف امام به حق ناطق ، جعفر صادق علیه السلام را که : القلب حرم الله فلاتسکن فی حرم الله غیر الله (381) حلقه گوش خود کند.

61 آن که نفس را بسیط شناخت ، می داند که تعریف البسائط لا یکون الا بلوازمها (382)، لذا معرفت فکری به بسائط را نشاید، اما معرفت شهودی که فوق معرفت فکری است میسر است . چنانکه در حکمت متعالیه محقق است که : حقیقه الوجود هی عین الهویه الشخصیه لایمکن تصورها ولا یمکن العلم بها الا بنحو الشهود الحضوری (383).

62 آن که صاحب همت باشد و نفس را از اشتغال بدین نشاه انصراف دهد، گاهی تمثلاتی در لوح نفس خود مشاهده کند، و گاهی حقائقی بی تمثل دریابد، و از این حالت آگاهی یابد که آنچه به آدمی در حالات نوم و تنویم و غشوه و خوف و احتضار و نظائر آنها روی می آورد، هیچیك موضوعیت در روی آوردن تمثلات و ادراکات دیگر ندارد، آنچه که موضوعیت دارد انصراف از نشاه عنصری و اعراض از تعلقات این سوئی است . و چون انصراف در بیداری هم روی آورد نتیجه هزاران خواب و احتضار را می دهد.

63 آن که در تمثلات نفس تامل کند، جمیع تمثلاتش را یك نحو ادراکش می یابد که برای شخص او حاصل شده است و دیگری بدان آگاه نیست ، چنانکه کریمه فتمثل لها بشرا سویا (384) در این حکم حکیمت معیار عدل و میزان قسط است ، و عمده آن است که سر لها درست ادراك شود، نظیر کریمه لیس للانسان الا ما سعی (385) که در للانسان باید دقت کرد.
و روایاتی که در احوال و اطوار انسان در عوالم عدیده به لفظ تمثل و اشباه آن حقائقی را نام می برند، به همین مثابت اند و باز گشت همه به لها و له به بیان مذکور است .

64 آن که در تن و روان خود بیندیشد، خود را یك چیز دو چیز، بلکه چند چیز یابد: یك چیز به حسب شخصیت ، دو چیز یا چند چیز به لحاظ تحلیل عقلی .
یك شخصیت ممتد از فرش تا فوق عرش ، که یك انسان طبیعی و مثالی و عقلی و الهی است : طبیعت

همیشه سیال است ، و صورت او به تجدد امثال محفوظ است ، و در حقیقت روح متجسد است . مثال را تجرد برزخی است ، و عقل را تجرد تام ، و الهی این که هیچ چیز به انفصال و استقلال نازل نشده است بلکه : بیده ملکوت کل شیی ء (386) روان گوهری نورانی منزه از مشاین طبیعت ، و مغتذی به حقائق علمیه است . و حقائق علمیه صور فعلیه اند، که به کمال رسیده اند و حرکت در آنها راه ندارد؛ وگرنه باید بالقوه باشند، و لازم آید که هیچ صورت علمیه ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد. پس انسان ثابت سیال است ، هم براهین تجرد نفس در وی به قوت خود باقی است ، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه .

65 آن که در آلام و لذات دنیوی که از خارج بدو اصابت می کنند و از انفعلات نفس اند، و نیز در آلام و لذات اخروی که از تمثلات و ادراکات در حال انصراف از این نشاه در نوم یا بیداری به انشاء نفس و واردات داخلی می چشد، که از افعال نفس اند، نظر کند بدین حقیقت اذعان کند که لذات و آلام نفس در این نشاه از مقوله انفعال ، و در آن نشاه از مقوله فعل اند.

66 آن که در نحوه تحصیل معارف خود نظر کند، دریابد که قوای بدنی از حواس ظاهر و باطن ، در ابتدای امر، معدات نفس برای کسب علوم اند، و نفس که قوی شده است از آنها مستغنی گردد، و چه بسا که اشتغال قوی در این هنگام به خارجیان و شواغل حسی ، نفسی را از کارش باز بدارد و رهزن وی شود، لاجرم نفس را گوهری نورانی قائم به ذات خود می یابد، و برای چنین گوهر، ممکن است که جمیع مجردات را بدون آلت ادراك کند.

67 آن که در اختلاف امزجه و نفوس آنها تامل کند، می بیند انسانی غبی است ، یعنی گول است و او را از فکر فائدتی نباشد، و دیگری به قدری ثقافت و حدت ذهن دارد که غنی است ، یعنی از تعلم و تفکر بی نیاز است ، و بین این دو را مراتب بسیار است .
این غنی دارای روح قدسی و موید به روح القدس است ، و از او تعبیر به صاحب نفس مکتفی می کنند. و چون مفیض علی الاطلاق فعلیت محضه است و در فاعلیت تلام ، و فیض او علی الدوام فائض است ، و نفس مکتفی هم در قبول تام است ، لذا چنین نفسی مطهر و مصداق تام اسمای تعلیمی و تکوینی : علم آدم الاسماء کلها (387)، و کل شی احصیناه فی امام مبین (388).
و واسطه فیض و امام معصوم است .

68 آن که در مدارك سبعه خود، که حواس خمس و خیال و هم اند، حق نظر ادا کند، آنها را ابواب مکاسب خود یابد پس اگر در تحت تدبیر و فرمان عقل نباشند هفت باب جهنم اند، و اگر باشند هشت باب بهشت .
لاجرم هر کس بهشت یا دوزخ خویش است .

69 آن که به نعمت مراقبت متنعم است می داند که هر چه مراقبت قویتر باشد باشد تمثلات و واردات و ادراکات و منامات زلال تر، و عبارات که اخبار برزخی اند، رساند و شیواتر ند.
گاهی این بی ذوق چیز کی چشیده است که : التوحید ان تنسی غیر الله ، علم الحکمه متن المعارف ، یا حسن ! خذالکتاب بقوه اما تمثلات چه بسیار.

70 آن که در انسانها بیندیشد، برتری را در هر کار و در هر جا از آن بینش بیند، و بینش را از دانش به فزونی یابد. آری ، هر که بینش و دانش او بیش است از دیگران پیش است . و هرگاه نور دانش با نور کردار شایسته همنشین شود، به شرف نور علی نور مشرف شود و در رتبه مضاعف گردد.

71 آن که را آه و سوز و گداز که روح و ریحان و جنت نعیم اهل دل است ، و راز و نیاز که قره عین عارفت است ، نباشد، پس نشاط و شادی او در چیست ؟!

72 آن که در آثار ملکات علوم و اعمال خود در خواب و بیداری بیندیشد، انها را مواد صور برزخیه خود بیند، و به سر النوم اخ الموت پی برد.
آن صور قالبهای مثالی اند و به ابدان مکسوب یا مکتسب تعبیر می شوند، مکسوب در صور ملکات حسن که لها ما کسبت ، مکتسب در قالبهای ملکات قبیح که علیها ما اکتسبت ، چه افتعال فعلی را به خلاف فطرت از راه احتیال و خدعه انجام دادن است که از آن تعبیر به ناصواب و معصیت و گناه می شود، پس آن مواد به منزلت ارواح ، و این صور به مثابت ابدان اند؛ و روح الارواح نفس آدمی است که آن صور همه از منشئات او و قائم بدویند.

73 آن که در حل مسائل مشکل ، و فتح امور مبهم از قبیل ریاضیات عالی ، و صنایع ظریف ، بلکه در مطلق شئون احوال و افعال خود التفات نماید، بروی روشن است که با اضطراب نفس و پریشان خاطری ، امری به وقوع نمی پیوندد. آنگاه که نفس از اضطراب بدر آمد و اطمینان یافت به مقصود خود نائل می شود. همچنین در سلوك روحانی نفس مضطرب طرفی نمی بندد، و چون مطمئن شد، مطمئن شدن همان و مخاطب به خطاب یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (389) شدن همان . الا بذکر الله تطمئن القلوب (390).

74 آن که در جسم و روح خود بیندیشد، هر یك را بدین احوال ششگانه بیابد که آدم اولیاء الله ، حضرت وصی ، امام علی علیه السلام زبان داده است :
ان للجسم سته احوال : الصحه و المرض و الموت و الحیوه و النوم و الیقظه . و کذلك الروح فحیوتها علمها، و موتها جهلها، و مرضها شکها و صحتها یقینها و نومها غفلتها، و یقظتها حفظها
یعنی : جسم را شش حالت است : تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی و خواب و بیداری ؛ همچنین روح را، که دانش زندگی ، نادانی مرگ ، دودلی بیماری ، استواری تندرستی ، نا آگاهی خواب ، و نگهداری بیداری او است .

75 آن که در منشات تمثلی نفسانی خود در حال انصراف از شواغل حسی و موانع خارجی بیندیشد، اعتراف کند که نفس ، چون قوت گیرد مانند نفوس متالهه ، تواند به سلطان کلمه نوری وجودی و امر کن ایجادی خود اشباح و اشخاصی همانند خود و یا دیگران انشاء کند، و چون مجرد از ماده و احکام آن و محیط و فائق بر آنها است ، به چشم بر هم زدنی ، به طی ارض ، به هر جا خواهد گسیل دارد، و به مواضع مختلف در اطراف و اکناف فرستد، تا به داد مظلومان برسند، و گمشدگان را دریابند، و نفوس مستعده را امداد نمایند، بدین سر مقنع عارف رومی در دفتر دوم مثنوی ایمائی نموده است که :
شیر مردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

بانگ مظلومان زهر جا بشنوند

آن طرف چون رحمت حق می دوند

اشخاص یاد شده هم قائم به آن نفس متاله منشی آنهایند که قیام فعل به فاعل یعین معلوم به علت است . در این امر، حدوث اشباح صفحه تلویزیون در آن واحد در مواضع مختلف ، تا حدی تنظیر مناسبی است ، ولیکن این صنعت است و سایه بی جان ، و آن خلقت به اذن الله است و اشخاص حی متصرف ، که در حقیقت از شئون یك نفس متاله اند.

76 آن که از خواب غفلت بیدار شده است ، از نامحرمان ، اعنی از خفتگان و مردگان ، دوری گزیند و حیات ابد آرزو کند، و چندان که گرفتار به درد چشم دریافتن چشم پزشك بر آید، او دو صد چندان در جستن زنده زنده کننده .
در اصحاح هشتم انجیل متی آمده است که : یکی از شاگردان حضرت مسیح علیهاالسلام بدو گفت : ای آقا! مرا بار ده که نخست بروم پدرم را به خاك سپارم . بدو فرمود: پیرو من باش ، و مردگان را بگذار مردگانشان به

خاك سپارند.
و در شريعت خاتم صلى الله عليه و آله مردى انصارى از رسول الله پرسيد:
هرگاه جنازه و مجلس عالمى پيش آيد كدام يك در نزد تو محبوبتر است تا حاضر شوم ؟ فرمود: اگر براى تجهيز و دفن جنازه كسى هست ؛ همانا كه حضور مجلس عالم برتر از حضور هزار جنازه است .

77 آن كه در حدوث نفس مطالعه دقيق داشته باشد، مبدا تكون او را قوه طبيعى ، اعنى جسمانى يابد، قوه اى كه از كثرت و شدت قابليت فعليت ، كان از سنخ ماده برتر است ، اعنى همان نفس طبيعى را در بدو امر، حظى از ملكوت و تجريد است .
در اصحاح چهارم انجيل مرقس آمده است كه حضرت عيسى پيامبر عليه السلام در ترغيب اين كه : نيكى اندك را در ملكوت پاداش بزرگ است . به تمثيل فرموده است : دانه خردل از هر بذرى ريزتر است ، و هرگاه كشت شود شاخه هاى بزرگ بر آورد كه پرندگان آسمان در سايه آن بسر آورند.
نقطه نطفه هم دانه اى است كه بالقوه شجره طوبى و سدره المنتهى مى شود؛ يعنى اين قوه جسمانى بالفعل مفارق عقلى بالقوه است كه به حركت در جوهر و تبدل ذات و استكمال وجوديش ، در تحت تدبير ملكوت ، مفارق روحانى ابدى گردد. بدان لحاظ كه كمال جسم است ، به تازى نفس گويند و به پارسى جان ؛ و چون ببالد و نيرو گيرد و تجرد يابد به پارسى روان خوانند؛ چنانكه مخرج او را از نقص به كمال روان بخش .
پس جان در تحت تدبير ملكوت از خاك رويد و باليدن گيرد تا روان شود كه : والله انبتكم من الارض نباتا. (391)
و با اين كه روان است به اضافت با تن ، جان است و تن مرتبه نازله آن است ، كه نه جان بى تن است و نه تن بى جان ، و به قلم شيواى بابا افضل شيرين بيان در مناسب تن با جان :
تن و جان به هم تمام و كاملند و از هم جدا نيستند، تن و جان به هم تن است ، و جان و تن به هم جان است ؛ تن را چون به چشم حقيقت بينى جان باشد، و جان را چون به چشم اضافت بينى تن باشد؛ و در جمله محسوسات و معقولات و متقابلات چنين مى دان .
پس انسان عبارت از بنيت جسمانى تنها نيست ، و نيز عبارت از روح تنها نيست ، و مركب از جسم و جان به تركيب انضمامى نيست ، بلكه انسان حقيقت واحدى است كه بدنش مرتبه نازله اوست و يك هويت و شخصيت است و در حقيقت همانى است كه به من و انا و مانند آنها بدان اشارت و تعبير مى كنند.
الذى احسن كل شى ء خلقه و بدا خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين (392).
و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون (393).
ولقد خلقنا الاناسن من سلاله من طين الى قوله سبحانه ، ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين . (394)
همين خلق شده از سلاله طين و ماء مهين و حماء مسنون متدرجات به جائى رسيد كه ثم انشاناه خلقا آخر، انشاء ايجاد جديد است كه احداث امر ديگرى است ، يعنى همان موجود زمينى آسمانى گشته است ، و همان مادى سابق انسان شده است .

78 آن كه در خوراك مادى خود درايت بكار دارد، داند كه بطنه مضاد فطنه است و بلاهت زايد و فتنه ببار آرد.

79 آن كه با ياد خدا همدم نيست ، آدم نيست .

80 آن كه به سير معنوى خود توجه كند، يابد كه : شهود طلعت سعادت و ارتقاى به جنت قرب و لقاء و مكاشفات انسانى مراهل همت و استقامت راست ، نه صاحب حال موقت را كه نصاب نصيب او قيل و قال است .

81 آن كه را تسليك نفس به دشت و دمن حضيره قدس است ، با حفره لاى و لجن طبيعت چه انس است ؟!

82 آن كه در خواسته هايش دقت كند، مطلقا به كمال رسيده را خواهد كه شى ء تا به كمالش نرسد خواهان ندارد، پس چگونه درباره خود مى خواهد ناقص و خام بماند.

83 آن که در کار حواس و عقل بیندیشد هر یك را جاسوسی در حفظ و بقای شخص می یابد، مثلا شخص غذا می خواهد، باصره دیدبانی می کند و تمیز میان غذا و جز آن می دهد، با بار دادن باصره ، همین که دست بدان رسید لامسه باز نمی دهد که داغ است ، غذای دیگر را بار داده است که معتدل است ، تا خواهد بدهان برساند جاسوس دیگر به نام شامه دربان است و اجازه نمی دهد که بدبو است ، غذای دیگر را اجازه داده است که بوی مناسب داد، تا به دهان گذاشت در آنجا جاسوس دیگر به نام ذائقه نشسته است ، و اجازه نمی دهد که بسیار تلخ است ، غذای دیگر را اجازه داد که شایسته است ، اگر حیوان باشد می خورد، اما اگر انسان باشد یك جاسوس دیگر غیبی بنام عقل دارد و می گوید:
هیچیك از آن جاسوسها در کار خود خیانت نکرده اند که اجازه داده اند، این غذا برای تن گوارا است ، ولکن تو انسانی شیئیت تو صورت فعلیتی و حقیقتی به نام روح است که این کالبد سایه ای از آن است ، و این جواسیس همه سدنه او و از شئون اویند، این غذا شبهه ناك است ، غصبی است مال یتیم است ، زنهار و دو صد زنهار نخور که برای روحت ناگوار است این غذای حرام با آن ، چنان کند که هزاران بار به توان هزاران بار بدتر از خوراك نامناسب با تن .

84 آن که در اعضا و جوارح آشکار و پنهانش به خوبی عمیق و دقیق شود و به ویژه ارگ در علم شریف تشریح دست داشته باشد، هر یك را با صنعی پیراسته ، و اندازه ای بایسته ، و شکلی شایسته ، و زیبائی ای دل خواسته ، و نظمی آراسته به شگفتی تمام تماشا می کند، و به یقین اذعان می نماید: به از آن که هستند تصور شدنی نیست .
آنگاه هر فعلی از افعال خود را به قوه ای خاص و عضوی به خصوص اسناد دهد. و گاهی در مقام اسناد بدانها اشارت کند که مثلا: با این دو دیده ام و شنیده ام ، و دست بر چشم و گوش خود نهد، و در عین حال با اندك التفاتی اعتراف کند که هیچیك در فعل خود استقلال وجودی ندارد، چنان که مرده ای را می نگرد که همه اندام او به جای خود اند ولی آثار زنده ندارند، بلکه پس از چندی از یکدیگر گسیخته شوند و زیبائی خود را از دست دهند و تباه گردند، به حدی که آن پیکر سبب انس و الفت ، حال موجب خوف و نفرت شده است .
لذا ایجاد افعال و آثار را از دیگری یابد، و میان ایجاد و اسناد فرق گذارد که ایجاد از گوهری به نام نفس و روح است و اسناد به قوی و اعضاء.
و کثرتش را به یك وحدت استوار، و در فعل به اختیار یابد، نه کثرتی که یکی جابر، و دیگران مجبورند، بلکه یکی رب و دیگران مربوبند. و نه کثرتی که هر یك متفرد در افعال و ممتاز و منحاز از دیگری به استقلال است بلکه یکی مطلق و دیگران مقید و شئون اویند. و نه وحدتی که منکر کثرت و مجالی و مظاهر نفس شود، زیرا که رب بی مظاهر را معنی نبود.
لاجرم وجود قوی و اعضاء را به لغو و فضول نسبت نکند بلکه حق داند و با نبودن یکی از آنها نفس را در کارش مختل یابد، اما وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بیند: وحدتی قاهر و محیط و کثرتی مقهور و محاط.
پس سفری از خود به نظام احسن هستی کند، و به توحید حقیقی قرآنی که غایب آمال عارفان است رسد، و به لطیفه بحول الله و قوته در مقام ایجاد، و اقوم و اقعد در مرتبت اسناد پی برد. و از اینجا جبری را به افراط و تفویضی را به تفریط ژاژخای یابد، و حکم عدل امر بین الامرین را بر جان و دل نشاند، و به حق بودن کلمات نوری وجودی و قیام آنها به رب مطلق بر آنها آگاه گردد؛ به سر الحمدالله رب العالمین واقف ، و به معرفت اثر بسیار نفیس من عرف نفسه عرف ربه ، عارف شود.

85 آن که خود را دوست دارد، دیگر آفریده ها را دوست دارد که همه برای او در کارند.

86 آن که برای خدا یك چله کشیك نفس کشد، چشمه های دانش از دلش بر زبانش آشکار گردد. چنانکه خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرموده است : من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه

87 آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی شناخت ، دریابد که با همه موجودات مرتبط است ، و از این جدول باید بدانها برسد.
ما جدولی از بحر وجودیم ، همه

ما دفتری از غیب و شهودیم ، همه

ما مظهر واجب الوجودیم ، همه

افسوس که در جهل غنودیم ، همه

88 آن که در گوهر نفس خود، ساعتی به فکرت بنشیند، دریابد که اگر خود او آن را به تباهی نکشاند هیچکس نتواند آن را تباه کند. و آنچه که او را از تباهی باز می دارد، دانش بایسته و کردار شایسته است که دانش آب حیات ارواح است چنانکه آب مایه حیات اشباح است .

89 آن که در انسان تمام و ناتمام اندیشه ، دریابد که :
بود مرد تمامی آنکه از تنها نشد تنها

به تنهائی بود تنها و با تنها بود تنها

90 آن که در مباحث حواس خمس کتب حکمی دقت کند، دریابد که همه آن مطالب سنگین و سهمگین به خصوص مسائل ابصار که از همه دشوارتر است ، اختصاص به یك نشات ابتدائی طبیعی انسان دارد، چه ای که در رویای منامی همه آنها در کارند با این که هیچیکار شرایط احساس دخالت ندارد.
حال اگر از عالم خواب هم بالاتر برود دریابد که گوهر نفس به وجود احدی یکپارچه حیات و نور و علم و سمع و بصر و سائر ادراکها است . و از آن هم بالاتر در سنخیت نفس مفاض با عقل مفیض و مخرج نفس از نقص به کمال ، عقل را به وجود احدی یکپارچه حیات و نور و علم و سمع و بصر یابد. و سپس به الله من ورائهم محیط رسد و دریابد که اسماء حسنی و صفات علیایش به وجود احدی عین ذات صمدی اویند و فقط تغایر مفهومی دارند. آنگاه بسیارء از افعال و آثار خود را به همین مثابت در هر نشاه به حکم همان نشان ارتقاء دهد و در تطابق کونین نتائجی بدست آورد.

91 آن که در خود درست اندیشد دریابد که بود او نابود شدنی نیست ، هر چند او را اطوار وجودی است ، چه این شاءنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی معلول قائم به علت تامه خود است که حق مطلق و وجود صمد است ، و نافی باید نخست نفی علت کند و آن یا عدم است یا وجود، عدم که بطلان محض و هیچ است و وجود که واجب بالذات است علاوه این که شی ء، نافی ذات خود نیست .
فنای صحف عرفانی عبارت از رفع تعینات و اسقاط اضافات است و نیست شدن خلق بعد از هستی به تعبیر موت در روایات کنایه از فنای سافل در عالی است ، لذا در سلسله طولی صعودی موت عالی متاخر از موت سافل است .

92 آن که را درد نیست ، مرد نیست .

93 آن که در تشخص وجودی خود تفکر نماید، ادراکات تمام قوای خود را عقلانی یابد، که از آن تعبیر به ادراك نطقی نیز می شود، زیرا خصیصه ای که انسان بدان بر همه موجودات مزیت دارد داشتن نفس ناطقه است که عاقله است و نفس به تنهائی همه قوی و عقل سلطان قوی است ، پس صف نطق و عقل در همه آنها منسحب است و به تعبیر عطر آگین شیخ در سوم چهارم نفس شفاء: ان نور النطق کانه فائض سانح علی هذه القوی
پس لمس انسان لمسی نطقی و عقلی است و هکذا دیگر قوی که همه بر صفت سلطانشانند و کان هر یك عقل متنزل اند. چنان که رئیس قوای حیوانات و هم است و از آن مرتبه بالاتر نمی روند و تمام ادراکاتشان و همی است کان هر یك از قوای و هم متنزل است .
لذا انسان از ادراکات حواس خود که همه عقلانی اند به کشف مجهولات پی برد و از ظاهر به باطن آنها که عالم قدس انوار علوم و عقول و دیار ملوکت مفارقات و مرسلات و خزائن حقایق است سفر کند به خلاف حیوان که از محسوسات بدر نمی رود.

بدین سبب انسانهایی که و هم در انها رسوخ کرده است و نقیع شده است ؟ و رهزن عقل گردیده است در حد حس و حکم حیوانی مانده اند و از منزل محسوسات بدر نرفته اند.

94 آن که لااقل در صنعت یك چاقو، عقل خود را بکار برد که تیغه و دسته آن هر یك و به وقت دیگری ساخته شده است ، اذعان کند که نظام هستی را حیات و علم و قدرت و تدبیر و اراده اداره می کند که از هر نوع یکی مذکر و یکی مونث به وفق یکدیگر آفریده است . وگرنه نوترون و پرتون چه دانند که این و آن بدین خلقت شگفت جفت موافق یکدیگر ساخته شوند.

95 آن که در منزل یقظه قدم نهاد و عارفه به منطقه وحی است ، برای او شایسته است یك دوره قرآن کریم را به دقت به این عنوان قرائت کند:
اسمائی را که پروردگار متعال بدانها خویشت را وصف می فرماید، و نیز آنچه را ملائکه او را بدانها نداء می کنند و نیز دعای انبیاء و اولیاء را که خداوند سبحان در پیش آمد شدائد اوضاع و احوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شدائد احوال و اوضاع خدای متعال را به اسمی خاص و دعائی مخصوص خوانده اند انتخاب کند.
چه اینکه نمونه آن شدائد احوال برای دیگران به فراخور قابلیت و شرائط زمانه و روزگار آنان پیش می آید، و کان هر یك از آن اشخاص و حالات عنوان نوعی دارد که در هر کوره و دوره و؛ هر عصر و زمان در دیگران طوری ظهور و بروز می نماید، این کسی نیز در پیش آمده زندگی خود که مشابه با آن حالات است خداوند را بدان اسم و دعا و ذکر و مناجات بخواند و آن را وسیله نجات و سعادت خود قرار دهد، چنانکه از تدبر و غور در بسیاری ، از آیات ، و تامل و دقت در بسیاری از روایات و تحریص بدین دستور العمل استفاده می شود، و رساله نور علی در ذکر و ذاکر و مذکور ما را در این مطلب اهم ، اهمییت بسزا است . مثلا چون انسان یونسی مشرب شده است خدای جل جلاله را به ذکر یونسی بخواند که : لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین (395) و چون ایوبی مشرب شده است حق تعالی را به ندای ایوبی نداء کند که : رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین (396) و علی هذا القیاس .

96 آن که در تعیش خود بیندیشد، ابنای نوع خود را در خدمت خود بیند، پس دور از انصاف است که او نیز عضو فعالی از پیکر اجتماع نباشد و بدان خدمت نکند که ناچار باید بار خود را بر دوش دیگران نهد، و کل بر آنان باشد شر الناس کل الناس (397) را نادیده بگیرد.

97 که در احوال والدین نسبت به اولاد تامل کند می بیند آنچه که از پدر و مادر در حق فرزند است رحمت است ، و پیش آمدن خشم بر وی بر اثر گستاخی فرزند و نافرمانی اوست . از اینجا به معنی یا من سبقت رحمته غضبه (398) پی برد، و خود را مظهر این اسم شریف بیند، و به اصیل بودن و طاری بودن جهنم آگاه شود.

98 آن که در قرآن و انسان تعقل کند، قرآن را سفره پر نعمت رحمت رحیمیه الهی ، و وقف خاص انسان یابد، هم آن را بی پایان یابد که کتاب الله است . قل کلی یعمل علی شاکلته (399).
و هم این را که حد یقف برای او نبود، چنان سفره برای چنین کسی گسترده است .
قرآن حروف آن اسرار، کلمات آن جوامع کلم ، آیات آن خزائن ، سوره های آن مدائن حکم ، مدخل آن باب رحمت بسم الله الرحمن الرحیم ، وقف خاص مخلوق فی احسن تقویم ، واقف آن رحمن و موقوف علیه آن انسان است .
و با توجه بدین که علم و عمل انسان سازند و جزاء و نفس عمل است و صورت هر انسان در آخرت نتیجه عمل و غایب فعل او در دنیا است ، به سر گفتار قرآن و نبی و وصی رسد که : یس والقرآن الحکیم ، انا مدینه الحکمه و هی الجنه و انت یا علی بابها، ان درجات الجنه علی عدد آیات القرآن فاذا کان یوم القیامه یقال لقاءر القرآن و ارق (400).
قرآن حکیم است و آیات او حکمت است بهشت است و درجات بهشت به عدد آیات قرآنند و جانی که حکمت اندوخته است شهر بهشت است و ولایت در این شهر.
آری ، ولایت در بهشت است ولایت زبان قرآن ، ولایت معیار و مکیال انسان سنج است ، و میزان تقویم و تقدیر

ارزش انسانها است . پس هر کس صحیفه وجود خود را مطالعه کند که تا چه پایه قرآن است یعنی مدینه حکمت و شهر بهشت است . رساله قرآن و انسان ما را در این نکته علیا، رتبه والاست .

99 آن که در ارتباط بی تکیف و بی قیاس خود با پروردگارش درست بیندیشد، دریابد که صلوه سبب مشاهده است و مشاهده محبوب قره عین محب است ، لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: جعلت قره عینی فی الصلوه (401).
زیرا که صلوه مناجات بین حق تعالی و عبد اوست ، و چون صلوه مناجات است ذکر حق است ، و ذاکر حق همنشین حق است و حق جلیس اوست ، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می بیند والا جلیس او نیست ، لذا وصی علیه السلام فرمود: لم اعبد ربا لم اره (402).
پس صلوه مشاهده و رویت است ، یعنی مشاهده عیانی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است ، و رویت در مظاهر فرقی . پس اگر مصلی صاحب بصر و عرفان نباشد که نداند حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلی است ، حق را نمی بیند.

100 آن که درارزش تکوینی انسان تعقل کند، او را مکیال هر چیز و میزان قدر و قیمت آن داند، یعنی علم و حس انسانی را معیار معلومات و محسوسات یابد، و ارزش هر موجود را به وجود انسان و بهره بردن وی از آن و به تمدن جامعه انسانی وابسته بیند.
این انسان است که در جمیع موجودات و در همه عوالم و مراتب سیر علمی می نماید، و وی را مقام وقوف نیست و به هر مرتبه و درجه ای که رسیده است در آن مرتبه توقف نمی کند و به مرحله بالاتر عروج می یابد، و متصف به صفات کمالیه جمیع موجودات می گردد، و بر همه تسلط می یابد، و به حقیقه الحقائق که حیات مطلق و جمال و جلال مطلق است می رسد، و به اذان او که اذان فعلی و اتصاف کمالات وجودی است ، می تواند در ماده کائنات تصرف کند و رب انسانی شود و خلیفه الله گردد و کار خدائی کند والسلام .

بسم الله الرحمن الرحیم

جهت دریافت آثار حضرت علامه ذوالفنون حسن زاده آملی و حضرت استاد صمدی آملی به وبلاگ زیر مراجعه فرمائید.

www.azha.blogfa.com

Allameh Zolfonoon Hasanzadeh Amoli

آثار به 5 صورت ارائه می شود :

- ✓ نسخه exe رایانه
- ✓ نسخه java موبایل
- ✓ نسخه pdf رایانه
- ✓ نسخه htm اینترنت
- ✓ نسخه mp3 صوتی

www.azha.blogfa.com
email: azhablog@gmail.com